



عباسقلی گلشانیان

خاطرات زندگی سیاسی من

۱۱

قبل از اینکه دناله خاطرات خود را که منجر به رسیدن بمقام کفالت وزارت دارائی گردید بیان کنم باید این نکته را نیز که مربوط بزندگی خصوصی است بیان کنم و آن تولد پسر اولم فریدون است در چهار اردی بهشت ماه ۱۳۱۹ - همان طور که در خاطرات زندگی ام یادداشت کرده ام و متأسفانه هنوز موفق به انتشار آن نگردیده ام من در سال ۱۳۱۳ با دختر خاله خود ازدواج کردم ازدواجی که از علاقه و عشق ایجاد شد و با سراسر زندگی پر حادثه من توأم بود و ثمره آن یک دختر و دو پسر است دختری که ناکام از دنیارفت و کانون پر مهر و محبت ما را از هم پاشید - زندگی که زبان زد دوست و دشمن از لحاظ صفا و صمیمیت بود اگر من روز گرفتار کار و زحمت و در دسر بودم یا بیکار و بی پول منزل از لذت و سعادت همسری مهربان - اطفالی با نشاط بی بهره نبودم - شاید طبیعت باین کانون خوشبختی رشک برد و دختر نازنینم که یک دنیا شور و نشاط بود از من گرفت دختری شایسته از لحاظ اخلاق تحصیلات - جمال و کمال زبانزد دوست و دشمن - آنهم در پیری :

بلی ای روزگار غدار جو بودم جوان برترم داشتی به پیری مرا خوار بگذاشتی صحبت از تولد پسر فریدون بود که بعد از چند سال که دخترم فریده بدنیا آمده بود خداوند پسری بمن داد و کانون زندگانی ما را گرم تر کرد و خوشوقتیم که اینک که

به ثمر رسیده و تحصیلات عالی خود را تمام کرده خدمتگزار شاهنشاه و کشوری باشد و —زوجوانان لایالی و نازاحت نیست و بودن او و پسر دیگرم کیومرث قدری اندوه و غصهٔ مرگ دخترم را به من و مادر داغدارش تسلی می‌دهد بگذرم و خوانندگان را متاثر نسازم —

بدین ترتیب زندگی سیاسی من شروع شد ولی مناسفانه مصادف شد با اوضاع متشنج دنیا که خواه و ناخواه دنباله کشمکش جهانی به کشور ما هم سرایت کرد و روزهای شوم سوم شهریور ۱۳۲۰ پیش آمد که کشوری آرام و بی طرف که در راه ترقی گامهای بزرگ برمی داشت چنان دچار اغتشاش شد که تمام شیرازه های اداری و قضائی و کشاورزی و صنعتی خلاصه تمام زندگی اجتماعی و سیاسی ما از هم پاشیده شد و در حقیقت خاطره غلبه عرب و مغول را تجدید کرد منتهی با این اختلاف که غلبه اعراب و مغول و افغان برای کشورگشائی و از راه دشمنی بود این بار ایشان بصورت خیرخواهی ما حمله کردند و همان سیاست جابرانه یک قرن پیش را پیش کشیدند — به استقلال و بی طرفی ما لطمه زدند — ارزاق ما را ربودند در تمام شئون کشور مداخله نمودند مردم را بدبخت و بیچاره کردند و برای مقاصد شخصی و نظریات مخصوص خودشان تهمت فاشیستی بما زدند و شالوده تشکیلات ما را زیر و رو نمودند — مقدر من بوده که حالا بعد از انتظار و طی دوره خدمت اداری وارد کادر سیاسی کشور شدم بجای آرامش خیال و لذت بردن از مقام وزارت در سن سی و نه سالگی هر روز و شب را در هول و هراس ناراحتی بگذرانم — خلاصه از روز اول رسیدن بمقام وزارت فقط بحای گرفتاری اداری با کارهای سیاسی آنهم در وضع غیر عادی سروکار پیدا کنم بقول دوستان از ماه عسل مقام لذت نبرم — یک نکته را باید تذکر دهم که خوانندگان محترم این یادداشت ها نباید انتظار داشته باشند تمام وقایع پشت پرده دوره کفالت و وزارت خود را از اواخر اردی بهشت ۱۳۲۰ تا سوم شهریور و استعفاء اعلیحضرت فقید رضاشاه کبیر — شرح دهم چون بعضی مطالب هست که انتشارش را فعلا مصلحت نمی دانم شاید بعد از من اگر اوضاع کشور اجازه دهد آنها را منتشر کرده و من به پسرانم سفارش کرده ام بدون کسب اجازه از مقامات عالی اقدام به انتشار آن ننمایند .

حالا برمیگردیم به مطلب خودمان — از شرفیابی معرفی که مراجعت کردیم به وزارت دارائی رفته بیشتر دوستان برای تبریک و دیدن من در اطاق وزیر جمع شده بودند . ضمن تشکر از آقایان و اینکه تمام امید من در موفقیت همکاری صمیمی دوستان است گفتم من تا وزیر نشده ام موردی ندارم در اطاق وزیر کار کنم و چون قسمت اقتصادی وزارت دارائی در عمارت خوابگاه نبود و در ساختمان های قسمت شرقی وزارت دارائی

بود دستور دادم یک اطاق در عمارت خوابگاه برای من درست کردند و از قسمت اقتصادی به این اطاق که در عمارت خوابگاه و قسمت اداری وزارت دارائی بود نقل مکان کردم همینکه تنها شدم مدتی فکر کردم و تمام گرفتاریهای وزارت دارائی و سخت گیریهای اعلیحضرت رضا شاه را از نظر گذراندم از یک طرف خوشحال از طرفی ناراحت که اگر نتوانم آن طور که نظر شاهنشاه است انجام وظیفه کنم چه سرنوشتی خواهم داشت چون زمان اعلیحضرت فقید اگر وزیر از عهده کاری بر نمی آمد باید برای همیشه از خدمت دولت محروم باشد شاید به زندان هم برود. راستی بطور معترضه باید گفت در زمان اعلیحضرت فقید بیم و امید کاملا مراعات می شد - خدمت پادشاه داشت خیانت مجازات ولی بدبختانه حالا بقول آن نماینده مجلس خائن نباید خادم شود و مای بینیم که اکثر خائنین خادم شده اند حتی از خادمین صدیق هم جلوتر رفته اند و میروند - باری گفتم وقتی در اطاق تنها شدم یک جلد قرآن مجید را که همیشه همراه دارم از بغل در آورده تفأل زدم این آیه آمد :

قالو ربنا الله ثم استقاموا تتنزل عليهم الملائكة ان لاتخافوا وابشروا بالجنة التي كنتم توعدون - از خواندن این آیه قوت قلب پیدا کردم و بانوکل بخداوند شروع بکار کردم و شعر حافظ لسان العیب را زمزمه کردم - "تو باخدای خود انداز و کار دل خوش دار که رحم اگر نکند مدعی خدا بکند" - بهر حال حالا که باصطلاح وارد گود شده ام باید کوشش کنم که روسفید باشم -

مرحوم منصور نخست وزیر در مراجعت از کاخ مرم گفت ما هفته ای سه روز جلسه هیئت دولت داریم روز شنبه و دوشنبه و چهارشنبه و روزهای شنبه و چهارشنبه در حضور اعلیحضرت همایونی در کاخ مرم است و دوشنبه در کاخ ابیض و نخست وزیر - شما

برای جلسات هیئت مخصوصا " جلساتی که در حضور اعلیحضرت تشکیل میشود مطالبی را در نظر بگیرید که اگر پرسش فرمودند حاضر الذهن باشید ولی دقت کنید در جلسات حضور اعلیحضرت سر ساعت بیایید چون اعلیحضرت بسیار دقیق و وقت شناس اند تا بستانها سر ساعت ۷ عصر در جلسه هیئت حاضر می شوند سر ساعت ۸ از جلسه خارج میشوند و سایر فصول ساعت ۶ به جلسه تشریف آورده و یک ساعت در جلسه مسی مانند باید دقت کنی یک ربع قبل از وقت در



علی منصور

جلسه حاضر باشی- اگر اعلیحضرت به جلسه

تشریف آوردند دیگر نباید دون کسب اجازه باطاق جلسہ وارد شوی اگر تصادفاً برای کار لازمی چند دقیقه دیر آمدی باید صبر کنی وقتی پیش خدمت چائی برای اعلیحضرت برد پیغام بده اگر اجازه فرمودند باطاق داخل شده بعد از ادای احترام و تعظیم در کریاس در ایستاده می مانی تا اجازه نشستن مرحمت کنند در این جا بی مناسبت نیست وضع جلسہ ہیئت را در حضور اعلیحضرت رضاشاه بیان کنم -

همان طور که فوقاً " اشاره شد اعلیحضرت سر ساعت شش یا هفت باطاق جلسہ تشریف می آوردند وسط اطاق میز جلسہ بود رومیزی ماهوت سبز بالای میز صندلی بود که جلوس می فرمودند بعد رو به وزرا می فرمودند بسم الله یعنی به نشینید دست راست وزیر عدلیہ بود بعد وزیر مالیه وزیر خارجه بعد وزیر راه وزیر پست و تلگراف وزیر بازرگانی وزیر فرهنگ وزیر کشاورزی وزیر پیشه و هنر بالاخره نخست وزیر مقابل شاه در قسمت جنوب میز - البته همیشه با لباس نظام نبودند وقتی می نشستند کلاه را از سر برمی داشتند روی میز می گذاردند روی میز فقط دوات و قلم و خشک کن بود یک جاسیگاری که جلوی صندلی اعلیحضرت بود - بعد می پرسیدند چه صحبتی میکردید آقایان هر کدام ، موضوعی را که مهم و انجام شده بود یا داشت برمی داشتند و به تناسب پرسش که از هر کدام از وزراء میکردند جواب می دادند - وزراء پنجاه سانتی متر دورتر از میز می بودند و حتی اجازه گذاردن کیف یا کاغذ روی میز را نداشتند و دست به سینه بودند تا آخر جلسہ - نیم ساعت بعد که جلسہ تشکیل می شد پیش خدمت یک استکان چائی می آورد - اگر در جلسہ پیش آمد خلاف انتظاری پیش نمی آمد سربیک ساعت از جلسہ خارج می شدند و اگر از جهتی تغیر می کردند مسلم است چه حالی به شخص دست می داد و من همیشه بیاد مرحوم داور بودم که می گفت اگر کسی شرفیاب شد و وحشت نکند محال است . چند جلسہ هم پیش آمد که راستی حالاهم که فکر می کنم بدنم می لرزد با اینکه مخاطب هم من نبودم چون بقول دوستان من در ماه عسل بودم - در قسمت وقت شناسی معظم له بعد از چندی متوجه شدم صحیح است تصور نمی کنم کمتر کسی در دنیا یا لاقلاً در ایران باشد که تا این اندازه منظم باشد بعد از اشاره باین قسمت که بطور معترضه عرض شد - دستور دادم خزانه دار صورتی از موجودی ارزی و ریالی خزانه را برای اطلاع من فوری تهیه کند خانم گلدنبرگ را خواستم که صورتی از سفارشات من که زمان مرحوم امیر خسروی یاد شده و مبلغ سفارش و نوع کالا را برای من تنظیم کند چون می دانستم برای آگاهی از آنها کمال ضرورت را داشت که در موقع بعرض برسانم .

(ادامه دارد)